گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید «عبدالرضا مجیری» از شهدای مدافع حرم خمینی‌شهر

می‌گفت جای سرباز ولایت در وسط معرکه نبرد است

■ احمد محمد تبریزی

همسر شهید عبدالرضا مجیری می‌گفت: «اولین هدیه‌ای که همسرم به من داد، دستمال سبزی بود که اشک‌هایش برای اباعبدالله(ع) را با آن پاک کرده بود.» عبدالرضا عاشق اهل‌بیت بود و همین عشق نیز او را به سرزمین شام کشاند و تنها ۲۰ روز پس از پیوستن به جمع مدافعان حرم نیز آسمانی شد. شهید مجیری متولد ۱۳۵۳ بود و سه فرزند به نام‌های فاطمه، زهرا و محمدحسین از او به یادگار مانده است. اعظم اصغری در گفت‌وگو با «جوان» از ویژگی‌های اخلاقی و عقیدتی و ابعاد فکری و اندیشه همسر شهیدش می‌گوید که آذرماه ۱۳۹۴ مدال شهادت را بر گردن آویخت.

شهدا را باید از همان آغاز راهشان شناخت، دوران کودکی شهید مجیری چطور گذشت؟

مادر شهید درباره کودکی شهید گفته‌اند که هیچ وقت پسرم را بدون وضو شیر ندادم و سعی کردم هیچ وقت غذای شبهه‌ناک یا حرامی نخورم. خانواده‌اش تعریف می‌کنند که آقا عبدالرضا از همان کودکی همیشه اهل عبادت بود. ماه رمضان اگر سحرها بیدارش نمی‌کردند گریه می‌کرد و می‌گفت: من هم می‌خواهم روزه بگیرم. بعدها تا زمان ازدواج، علاوه بر ماه مبارک رمضان، روزهایی از ماه رجب و شعبان را نیز روزه می‌گرفت. خانواده‌اش بیشتر نگران این موضوع بودند که عبدالرضا از نظر جسمی ضعیف شود ولی او عاشقانه امور مذهبی‌اش را انجام می‌داد.

ملاک و معیارتان برای ازدواج با شهید مجیری چه بود؟

من از طریق یکی از آشناهایمان با آقا عبدالرضا آشنا شدم. ایشان یکسری شرایط برای ازدواج‌شان از نظر مذهبی و ولایی بودن گذاشته بودند و یکی از بستگان که روی ما شناخت داشت و نزدیک خانه‌مان بود، ایشان را معرفی کرد. قبل از خواستگاری آقاعبدالرضا را اصلاً ندیده بودم و هنگامی که ایشان را دیدم ایمان‌شان ملاک مهمی برایم شد. از همان ابتدا در صحبت‌های قبل از ازدواج، زمانی که بین صحبت صدای اذان شنیده می‌شد سریع صحبت را تمام می‌کرد و خود را به نماز اول وقت مسجد می‌رساند. ساعتی پس از عقد از ترس اینکه مبادا عشق به همسر، عشق به خدا را تحت‌الشعاع قرار دهد با حال عجیبی مناجات امیرالمؤمنین در مسجد کوفه را خواند. در مورد کارت عروسی هم تصمیم گرفت با آن کار فرهنگی انجام شود، به همین خاطر عکس امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری و جملاتی زیبا و آموزنده از نصایح رهبر عزیز به جوان‌ها در ازدواج دانشجویی و حدیثی از پیامبر در مورد ازدواج و برچسب «یامهدی» در این کارت استفاده کرد و تمام تلاشش این بود تا مجلس عروسی بدون گناه برپا شود. در مورد جهیزیه می‌گفت: «فقط وسایل مورد نیاز را تهیه کنید و وسیله تزئینی و نمایشی نباشد.» خیلی روی ساده‌زیستی تأکید داشت. در ساده‌بودن منزل امام خمینی را الگو قرار داده بود.

مصداقی برای ساده‌زیستی‌شان سراغ دارید؟

آقا عبدالرضا هدیه‌هایی هم که می‌خرید یا تهیه می‌کرد، ساده بودند و رنگ و بوی معنوی داشتند؛ اولین هدیه‌اش پارچه سبزی بود که در مجالس امام حسین(ع) با آن اشک‌هایش را پاک کرده بود. دومین هدیه هم سربند شهیدی بود که از تفحص یادگاری آورده و قطره خون شهید رویش نمایان بود. به قول خودش عزیزترین چیزش را به عزیزترین فرد زندگی‌اش هدیه می‌داد. آخرین هدیه ایشان نیز پرچم سبز «لبیک یا رقیه» بود که به سفارش او و توسط یکی از دوستانش تهیه کرده بود و با کیف و وسایلش برای ما آوردند.

گویا شهید مجیری تحصیل در دانشگاه را به خاطر ورود به سپاه کنار گذاشته بود؟

بله، عبدالرضا وقتی دیپلمش را گرفت، مطالعاتش را زیادتر کرد و توانست در کنکور سراسری شرکت کند و در رشته تکنسین اتاق عمل قبول شود. یک سال به دانشگاه رفت و پس از گذراندن دو نیمسال تحصیلی، گفت: دنبال گم‌کرده خویشم، من در دانشگاه نمی‌توانم به آن برسم یا می‌روم حوزه علمیه یا استخدام سپاه می‌شوم. بالاخره تصمیمش را گرفت و وارد دانشکده افسری سپاه شد. در دانشگاه افسری در گیرودار سختی‌های فراوان، سرآمد شد. در همان دانشکده دیوارهای «من» را فرو ریخت تا در آینده بهایش را از خداوند بگیرد. یکی از خاطرات مهم ایشان زمانی است که در دانشکده افسری تحصیلاتش به پایان رسید و آنها را برای جشن فارغ‌التحصیلی و اجرای مراسم به خدمت مقام معظم رهبری بردند؛ در این مراسم، عبدالرضا اجازه می‌گیرد، از جا بلند می‌شود و با تمام عشق و علاقه به رهبر و شهادت می‌گوید: «آقا برایم دعا کنید شهید شوم.» بارها در صحبت‌هایش می‌گفت: «ولایت فقیه سکاندار این نظام و اسلام است؛ قرص و محکم پیرو آن باشید؛ اگر سست بشوید و به سخنان واهی بعضی‌ها گوش بدهید، غرق می‌شوید.» هر سال به عشق ولایت فقیه، نماز عید فطر را به تهران می‌رفت. لذت این نماز را خوب چشیده بود برای همین به دوستان دیگرش هم سفارش می‌کرد که یک بار بیایند و پشت سر حضرت آقا نماز بخوانند.

پس از همین دوران فعالیت‌های نظامی‌شان شروع شد؟

ایشان از همان جوانی با عشق به شهدا و شهادت به صورت داوطلبانه و به اصرار خودش، وارد گروه تفحص شده بود. خیلی با این فضا غریبه نبود. پس از گذراندن دوره کارشناسی مدیریت نظامی در پادگان مورچه‌خورت شروع به کار کرد. بعد از آن و شش ماه بعد از ازدواج وارد آموزش تکاوری سپاه شد و با دیدن آموزش‌های سخت خود را آماده مبارزه با هرگونه حملاتی از سوی دشمن کرد. عبدالرضا نزدیک به ۱۲ سال در گردان صابرین با تمام توان کار کرد و در مرزها، هر جا ناامنی وجود داشت با شجاعت تمام وارد شد و به همراه همرزمانش به دفاع از این مرز و بوم پرداخت تا جایی که در سخت‌ترین شرایط جنگی با درایت و ذکاوتی که از خود نشان می‌داد موفق و پیروز به منزل بازمی‌گشت. در سال ۱۳۹۲ برای گذراندن دوره دافوس به دانشگاه امام حسین (ع) تهران رفت. ما هم همراهش رفتیم. در همین حال همسرم مشغول مبارزه با منافقین و گروه‌های ضدانقلاب در کردستان به‌ویژه گروهک پژاک شد. وقتی فهمید گروهک پژاک به دلیل بغض و نفرت از انقلاب اسلامی، باعث دردسر برای مردم شده است، گفت که نباید گذاشت یک نفر از اینها بتوانند نفس بکشند. حتی موفق شد یک مقر از این گروهک را تصرف کند و در آن مستقر شود. کاری که در ابتدا غیرممکن بود. این محل به مقر مجیر معروف شد.

در عباداتشان مقید به انجام کار فریضه خاصی بودند؟

آنچنان بر نماز شب مقید بود که اگر شبی به علت خستگی خوابش می‌برد لازم می‌دانست که تا قبل از اذان مغرب حتماً قضای نماز شبش را بخواند و اگر در مسافرت بود برای اینکه از فیض نماز شب محروم نباشد، بطری آب همراه خود می‌آورد، چفیه را روی پاهایش پهن می‌کرد و با کمی آب وضو می‌گرفت و همانجا داخل اتوبوس می‌نشست و با حرکت سر نماز شبش را می‌خواند. همچنین ایشان در هر موقعیتی قرآن می‌خواند به غیر از خواندن سوره واقعه که برای خود سهم روزانه گذاشته بود. سوره‌های مستحبی را هر شب قرائت می‌کرد. قرائت روزانه قرآن، ذکر مدام و با وضو بودنش زبانزد بود. هر سال در مراسم اعتکاف مسجد حکیم اصفهان شرکت می‌کرد. برخی از کسانی که او را نمی‌شناختند، وقتی حال و هوایش را در اعتکاف می‌دیدند، فکر می‌کردند طلبه و روحانی است. روزه مستحبی را هم خیلی دوست داشت و روزهایی که فضیلت بیشتری داشت روزه می‌گرفت ولی چون مسیر کارش دور بود و طبق فتوای امام خمینی نمازش شکسته می‌شد، برای اینکه توفیق روزه را از دست ندهد، روزه نذری می‌گرفت.

اگر بخواهید چند خصیصه بارز اخلاقی از همسرتان بگویید بیشتر روی چه نکاتی متمرکز می‌شوید؟

عبدالرضا از غوغای بیهودگی‌های زندگی سخت ناراحت بود و اطرافیان خود را امر به نیکی و نهی از زشتی می‌کرد. از غیبت بیزار بود همان‌طور که نسبت به حق‌الناس حساسیت خاصی داشت. مثلاً اگر برای خرید میوه به مغازه‌ای می‌رفت، پس از جداکردن و خرید میوه‌ها، از فروشنده آن حلالیت می‌طلبید و می‌گفت: حلالم کنید چون دست‌هایم را به میوه‌هایتان زدم و شاید یکی از میوه‌ها لِه شده باشد! هیچ‌وقت کسی از او بدقولی ندید. خودش می‌گفت: بدقولی کردن انسان را از مسیر خداوند دور می‌کند. موقعی که گواهینامه رانندگی با موتورسیکلت نداشت، سوار موتور نمی‌شد و این اقدام را خلاف قانون می‌دانست. ماه رمضان هر سال برای شرکت در دعای ابوحمزه ثمالی به اصفهان می‌رفت ولی بیشتر مواقع، وسط دعا به خانه بازمی‌گشت یا فقط نیمه اول دعا را می‌نشست. وقتی علت را از او می‌پرسیدیم، پاسخ می‌داد: می‌ترسم الان بیدار بمانم فردا سر کار نتوانم درست خدمت کنم و آن وقت حقوق بیت‌المال را بگیرم و کم‌کاری داشته باشم، این حقوق شبهه‌ناک است.

احتمال می‌دادید یک روز همسرتان شهید شود؟

من در دو جای زندگی از ته دل خدا را شکر کردم؛ یکی وقتی شهید مجیری برای خواستگاری‌ام آمده بودند و از پشت در خصوصیات ایشان را می‌شنیدم و این معجزه را می‌دیدم و خدا را شکر می‌کردم و دیگری وقتی همسرم را در لباس شهادت دیدم. می‌دانستم مرگ حق است و عمر هر کسی مشخص است و تقدیر من این بوده که تا این زمان در کنار همسرم زندگی کنم ولی از اینکه خداوند منت گذاشته و مرگ همسرم را شهادت قرار داده و او برای همیشه جاودانه شده و در راه حضرت زینب (س) و رهبر عزیزمان فدایی شده خدا را شکر می‌کردم و تازه معنای جمله آخر زیارت عاشورا را درک می‌کردم که چرا خدا را بر این مصیبت سنگین شکر می‌کنیم و چرا حضرت زینب می‌گوید چیزی جز زیبایی ندیدم و اینجا بود که با همه وجود گفتم: «اللهم لک الحمد حمد شاکرین لک علی مصابهم.»

از دلایل اعزامشان به سوریه و پیوستن‌شان به جبهه مقاومت اسلامی با شما صحبت کرده بود؟

وقتی دید و شنید که گروه ضاله داعش و سردمداران آنها، خون مردم مسلمان را در سوریه و عراق به جرم داشتن ایمان می‌ریزند و زنان و کودکان را به وضع فجیعی آواره می‌سازند، آتش دلش زبانه کشید. هنگامی که خبر شهادت دوست دیرینه‌اش «مسلم خیزاب» را شنید، دیگر تاب ماندن نداشت. وقتی به او خبر دادند عازم سوریه خواهد شد، دلشاد و لبخند برلبانش جاری شد. میوه درخت خرمالوی حیاط خانه خود را به تعداد اقوام و دوستان چید و با رفتن به منزل آنها، با ایشان خداحافظی کرد. به آنها گفت: «مأموریتی در پیش دارم، مرا حلال کنید.» دوستانش می‌گویند: «در مسیر تهران به سوریه، مدام ذکرها را با خویش زمزمه می‌کرد و حال خوشی داشت.»

از فعالیت‌هایشان در سوریه خبر داشتید؟

گویا آنجا مسئولیت فرماندهی گروهی را عهده‌دار شده بود. او هرچه در توان داشت برای آموزش صحیح نیروها و آمادگی برای انجام عملیات به کار می‌گرفت. استراحت برایش مفهومی نداشت؛ بیشتر اوقات مشغول آموزش و طراحی عملیات با دیگر فرماندهان بود. همه انتظار داشتند که عبدالرضا در قرارگاه بنشیند و از همانجا عملیات را پیگیری کند. ولی عبدالرضا وسط میدان جهاد دیده می‌شد. قرار او در بی‌قراری بود زیرا خود را سرباز ولایت می‌دانست و می‌گفت: «سرباز ولایت در گوشه و کنار نیست؛ سرباز ولایت در وسط میدان است.»

شهادتشان چطور رقم خورد؟

در روستای بِرنه در جنوب شهر حَلب در سوریه، عملیاتی صورت می‌گیرد و نیروهای خودی آن روستا را از دست دشمن آزاد می‌کنند. اما نیروهای تکفیری دوباره آن محل را به تصرف درمی‌آورند. این روستا موقعیت حساسی نسبت به بقیه مناطق داشت. بنابراین رزمنده‌ها با توان بیشتری وارد جنگ می‌شوند. در این منطقه گلوله‌ای به پهلوی عبدالرضا می‌خورد و از بدنش خارج می‌شود تا همان‌طور که از خداوند خواسته بود، مانند حضرت زهرا(س) به شهادت برسد.

یادکرد

نگاهی به فعالیت‌های شهید ملامحمد ذبیحی علیه منافقین به مناسبت ۲۶ دی ماه سالروز شهادتش

مرد محبوب کردها خار چشم ضدانقلاب بود

■ آرمان شریف

وجود شخصیتی همچون امام خمینی(ره) جوانان زیادی را در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی به مسائل دینی و مذهبی مشتاق کرد. جوانان در سراسر کشور، پیام حق‌طلبی رهبرشان را شنیدند و دل در گرو آن دادند تا سرنوشت برای زندگی‌شان مسیر دیگری رقم بزنند. ملامحمد ذبیحی یکی از جوان‌هایی بود که در ۱۸ سالگی و همزمان با قیام‌های مردمی در سال ۱۳۴۲ جذب نهضت اسلامی حضرت امام و پس از پایان دوره سربازی، امام جماعت مسجد مرتضی در روستای بیساران شد. او سعی کرد در این مسجد به روشنگری مردم بپردازد، آنها را با قیام امام خمینی آشنا کند و به نقد حکومت پهلوی بپردازد. ذبیحی در سخنرانی‌های متعددش به مردم وعده پیروزی انقلاب اسلامی را می‌داد و آنان را به مبارزه علیه حکومت پهلوی تشویق می‌کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی کار ملامحمد در کردستان سخت‌تر از پیش شد. گروهک‌های معاند و تجزیه‌طلب با سرعت زیادی سربرمی‌آوردند و با وعده‌های میان‌تهی سعی در مخدوش کردن نظام نوپای اسلامی داشتند. مرحله دوم رسالت ملا محمد از همین جا شروع شد و دقیقاً از همین نقطه گروهک‌های منافق کینه او را در دل‌هایشان کاشتند.

ملا محمد هویت این گروهک‌ها را برای مردم منطقه روشن می‌ساخت و تلاش بسیاری برای آگاه‌سازی جوانان انجام می‌داد تا مبادا در دام شیطانی گروهک‌ها بیفتند. شک و شبهه‌هایی را که از سوی برخی سرکردگان گروهک‌ها مطرح شده بود، پاسخ می‌داد و حتی در خطبه‌های نماز جمعه با استناد به قرآن کریم، افکار باطل گروهک‌ها را چنان درهم می‌کوبید که مورد کینه و تنفر گروهک‌ها قرار می‌گرفت.

همین اقدامات بر شدت دشمنی منافقین می‌افزود. آنها که موقعیت‌شان را با فعالیت‌های ملامحمد در خطر می‌دیدند در پاییز سال ۱۳۵۸ وارد روستای بیساران شدند و خانه‌اش را اشغال کردند. مسجد را نیز تصرف کردند. افراد حزب دموکرات آن شب آذر ماه بر اثر فشار مردم نتوانستند کاری از پیش ببرند. چند ماه بعد و در زمستان همان سال گروهک کومله دوباره به روستای بیساران آمد و به آزار و اذیت مردم پرداخت. در مسجد مرتضی دادگاهی تشکیل دادند و می‌خواستند محبوب‌ترین مرد بیساران، ملا محمد ذبیحی را محاکمه کنند اما در برابر شجاعت و دفاع مردم مجبور به عقب‌نشینی شدند. ملامحمد انگار که تا به حال هیچ تهدیدی بر جان و مالش نشده همچنان هویت گروهک‌ها را افشا می‌کرد و از گفتن حق دست برنمی‌داشت و برای دفع اسلام‌ستیزی گروهک‌ها کلاس‌های قرآن را گسترده‌تر ساخت.

برخی از نزدیکان ملامحمد از او خواسته بودند در خطبه‌های نماز احتیاط کند و از یادآوری مطالبی که گروهک‌ها را عصبانی می‌کند بپرهیزد، اما او به آنها گفته بود: «به محض اینکه به ایراد خطبه‌های نماز می‌پردازم احساس می‌کنم که هاتفی غیبی می‌گوید نترس هرچه در دل داری به گوش مردم برسان.» تلاش اعضای گروهک‌ها برای وادار کردن او به سکوت بی‌فایده بود. آنها خسته و درمانده از نفوذ و شهامت ملامحمد تصمیم به ترورش گرفتند. ملامحمد ذبیحی روز ۱۳۶۰/۱۰/۲۶ نماز صبح را در مسجد اقامه کرد، سپس راهی منزل شد. در بین راه متوجه شد برخی از افراد ضدانقلاب در تعقیب او هستند. به همین خاطر مسیرش را عوض کرد و به منزل یکی از آشنایانش رفت تا در امان بماند اما منافقین که در تعقیب او بودند، در همان منزل او را دستگیر کردند و به رگبار بستند.

> برخی از نزدیکان ملامحمد از او خواسته بودند در خطبه‌های نماز احتیاط کند و از یادآوری مطالبی که گروهک‌ها را عصبانی می‌کند بپرهیزد، اما او به آنها گفته بود: «به محض اینکه به ایراد خطبه‌های نماز می‌پردازم احساس می‌کنم که هاتفی غیبی می‌گوید نترس هرچه در دل داری به گوش مردم برسان.»

یکی از افراد ضدانقلاب قساوت را از حد گذراند و بر پیکر نیمه جان او نیز رحم نیاورده و سرنیزه‌ای را در سینه‌اش فرو کرد.

پس از آن که خبر زخمی شدن ملامحمد ذبیحی به مردم رسید، سراسیمه به سوی محل ترور روانه شدند. مردم پیکر نیمه‌جان امام جمعه خویش را به مسجد بردند. شهید ملامحمد در مسجد، مردم را به حفظ ایمان تشویق و شهادتین را بر زبان جاری کرد و چشمانش را بر هم نهاد. پیکر پاک شهید ملامحمد را مردم بیساران در حیاط مسجد جامع در کنار بابا شیخ و شیخ‌عبدالسلام ذبیحی به خاک سپردند.

شهید ذبیحی در آخرین خطبه نماز جمعه روز ۱۳۶۰/۱۰/۲۵ هنگامی که در مسجد جامع بیساران عده زیادی از مردم برای اقامه نماز جمعه گرد او جمع شده بودند، چنین گفت: «من کشته می‌شوم و با شما خداحافظی می‌کنم، دینتان را حفظ کنید. شهادت من حتمی است، اما شما به هوش باشید دین خود را حفظ کنید و از تهدید سرسپردگان اجنبی نترسید. بالاخره روزی آرامش و امنیت برقرار خواهد شد و از بند کفر و نفاق نجات خواهید یافت.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۰۳

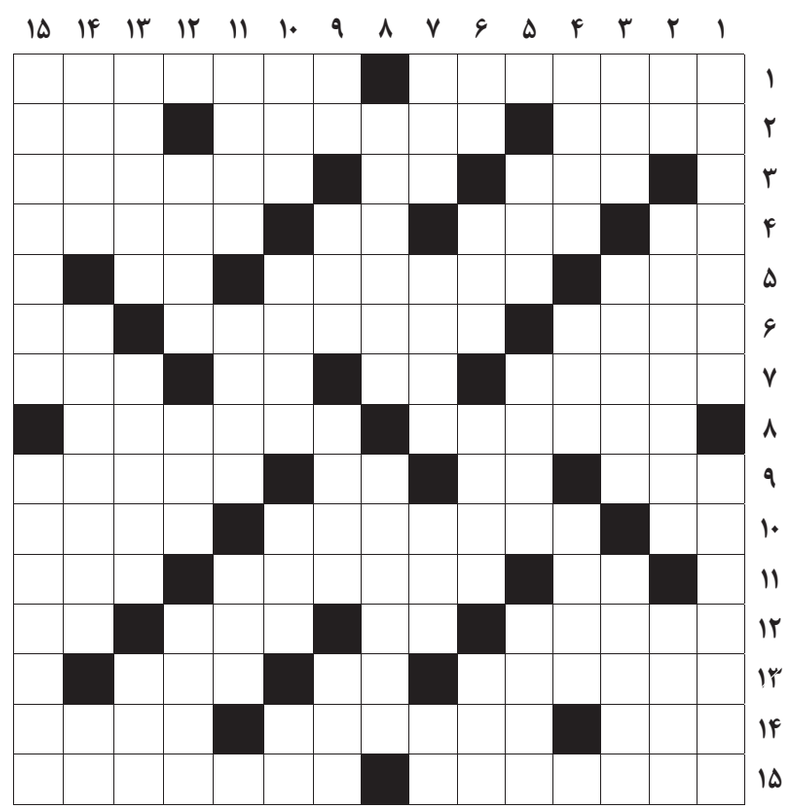

از راست به چپ

■ ۱- نوعی راکت‌انداز چندتایی ساخت شوروی سابق – گورستان زرتشتیان ■ ۲- رشته‌ای در موسیقی – سرباز داوطلب – واحد طول دستی ■ ۳- شیرینی تولد – طلا – پراکنده و منتشر کردن ■ ۴- پسوند خریدار – جانور اهلی – رود آرام – اشیایی که جریان الکتریسیته به راحتی از آنها عبور می‌کند ■ ۵- کاپیتان بایرن مونیخ – همکاری – مغرور ■ ۶- وارونه نانو – سرزمین دلاورخیز بوشهر – زوبین ■ ۷- از گویش‌های ایرانی – اراده – صدمتر مربع – عدد سه رقمی ■ ۸- حشره قطاری – مرواریدی گرانبها ■ ۹- زبان فارسی قدیم – نماد لاغری – بوی رطوبت – هماهنگ؛ سجع ■ ۱۰- برکت برنج – ژرف‌ترین مکان پوسته زمین – اسلوب و روش ■ ۱۱- نفس سوزناک – روستایی دیدنی با قدمت سه هزار سال در استان اصفهان – کنایه از شجاع و بخشنده ■ ۱۲- مجرای مصنوعی عبور آب – پل چوبی – اهلی و دست آموز – ضمیر انگلیسی ■ ۱۳- نقاشی روی شیشه – گشوده – ایتالیای باستان ■ ۱۴- ته‌نشین مایعات – رشد کننده – طوقه فولادی لاستیک اتومبیل ■ ۱۵- از تیم‌های فوتبال مادرید – عنوان پادشاهان مغول

از بالا به پایین

■ ۱- کالانما – خون‌آشام سینما ■ ۲- از گروه‌های خونی – سرمربی تیم لستر انگلیس – از نمازهای واجب ■ ۳- درخت مو – کشوری مسلمان در جنوب شرق آسیا – مجمع الجزایری در دریای کارائیب حد فاصل کوبا تا ونزوئلا ■ ۴- ملعون کربلا – شهر نیروگاهی مازندران – عنان شتر ■ ۵- سقف دهان – حنا – سرسرای بزرگ ■ ۶- ماسه – انگشتان جمع شده- پیراستن – گاو تبتی ■ ۷- رد پا – ضمیر اشاره جمع – آدم سختگیر و خشک مزاج – نوعی حلوا ■ ۸- آشفته و درهم – از مواد پلاستیکی ■ ۹- یک‌ویک – هر بخش از اوستا – دانشمند – وفای به عهد ■ ۱۰- خانه – از اقوام وحشی – زشت – بانگ نهیب ■ ۱۱- حلال رنگ – کشتی‌بان ماهر – سگ خطرناک ■ ۱۲- همراه تشیع – از قبایل عرب جاهلی – تاریخدان ■ ۱۳- شیره انگور – مواد اصلی هضم غذا در دستگاه گوارش- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۱۴- مأمور انتظامی قدیم – قمر مصنوعی – تکرار حرفی ■ ۱۵- ایالتی در امریکا با مرکزیت لینکلن – مقدار پول در جریان یک کشور

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۱		۲				۶		
						۴	۵	۳
۴			۶		۳			
						۱	۷	
			۴	۷	۶			
۳	۹					۲		
	۶		۳					
			۵		۹			۷
	۱						۹	۲

جدول کلمات متقاطع
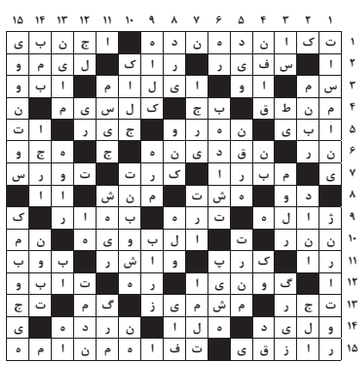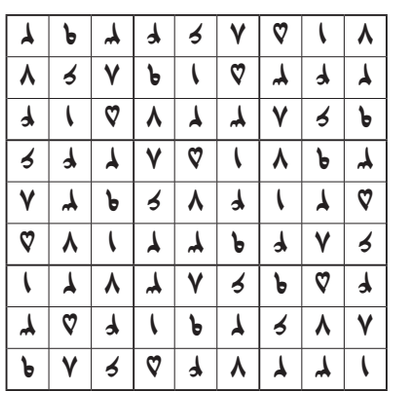
پاسخ جدول شماره ۵۰۰۲